



دینی مجله

نفسه بخنی قدسی

سلام دوست من.

خوش حالم که اولین شماره‌ی مجله‌ی رشد نوآموز به دستت رسید. من سردبیر مجله هستم. با کلی تلاش و همراهی همکاران عزیزم، این مجله‌ی جذاب را برای تو و دوستانت آماده کرده‌ایم. اما شخصیت‌های داستان‌های داخل مجله خیلی پرهیاهو و ناqlا هستند. این صفحه را بخوان، خودت متوجه می‌شوی.

اووه! حیف که ما دیگر نیستیم. **علی آقای زراندوز** ما را جزو ناپدیدشده‌ها نوشته. وگرنه از مجله بیرون می‌پریدیم و مجله‌ها را توی دست بچه‌ها پرتاب می‌کردیم خانم سردبیر! نگران نباشید **وای و فای** عزیز! من این مجله‌ها را مثل هواپیماهای کاغذی در هوا رها می‌کنم. بعد با چند فوت محکم... بوم! مستقیم می‌روند توی دست بچه‌ها.

ای وای! من که هنوز ماخ در نیاورده‌ام. بچه‌ها فکر می‌کنند من یک بادکنک موساله‌ای هستم. خیالت راحت گوساله جان! شقایق خانم پای رنج قصه‌ی بعدی را جوری می‌نویسند که تو شاخ داشته باشی.

دوستانم توی مدرسه گفتند عکس توی مجله‌ات خوشگل شده. **معلوم است حلما جان!** تصویرگرهای ما جوری نقاشی می‌کشند که خودشان هم ذوق زده می‌شوند.

خانم سردبیر! خانم سردبیر! من هم که اینجا هستم... در شماره‌ی بعدی مجله، یک قهرمان بزرگ می‌شوم؟ یعنی عکس من را بزرگ می‌کشند؟ نه عزیزم! تو فقط در این شماره‌ی مجله هستی. ولی وقتی بچه‌ها داستان تو را می‌خوانند، احساس می‌کنند قوی هستند.

دو پروانه پیدایی توی مجله چه خبر اسری!